



قبل از طرح بحث ، لازم است توجه داشته باشیم که ممکن است وضع در ضمایر غایب و ضمایر حاضر، متفاوت باشد و لذا آنها را مجزئ بحث می کنیم.

حال از آنچه در بحث اسماء اشاره گفتیم، مبنای بزرگان درباره ضمایر غایب، معلوم شد.

- حضرت امام : ضمایر غایب، وضع شده اند برای ایجاد اشاره به (مثلاً) مفرد مذکر غایب
- آخوند : مرحوم آخوند هم به صراحت حکم ضمایر را همانند حکم اسماء اشاره می داند. [کفایة]
- مرحوم خوئی : ضمایر غایب، وضع شده اند برای «قصد تفهیم معنایشان مقترباً بالاشاره»
- مرحوم اصفهانی : «ضمایر وضع شده برای نفس المعنی عند تعلق الاشارة به خارجاً او ذهناً»
- مرحوم عراقی :

«الضمائر قد يتوهم: تارة أنها موضوعة بالوضع العام لخصوص مرجعها

و أخرى أنها موضوعة بالوضع العام أيضاً [از حیث عموم وضع] لمعنی متخصص بكونه غائباً و مخاطباً أو

متكلما.

۱. نهاية الدراية ج ۱ ص ۶۴



و ثالثة أنها موضوعة بالوضع العام و ان الموضوع له عام ايضاً مع اشتراط الواضع أن يستعمل الضمير في معناه في حال كونه غائباً او في حال كونه مخاطباً او في حال كونه متكلماً هذا.

و لكن التحقيق انها موضوعة لمعان مبهمه مقترنة بالغيبة أو الخطاب أو التكلم و اما الاقوال الأخرى فيظهر فسادها مما سبق في أسماء الاشارة^١

توضيح :

(١) درباره ضمائر، گروهی می گویند: «وضع عام؛ موضوع له خاص» است و موضوع له مصاديق معنی (مثلاً در «هو» مصاديق مفرد مذكر) است.

(٢) گروهی می گویند «وضع عام؛ موضوع له عام» است و موضوع له «معنای عام» است به قيد «غایب بودن» [در ضمائر غایب] یعنی «هو» وضع شده است برای مفهوم کلی «مفرد مذكر غایب»

(٣) گروهی می گویند «وضع عام؛ موضوع له عام» است، (مثل قول دوم) در حالیکه واضع شرط کرده است که «هو» را در مورد مفرد مذكر در حالی که «غایب» است، استعمال کنیم. [مبنای مرحوم آخوند]

(٤) اما هر سه قول باطل است و ضمائر وضع شده اند برای «معنای مبهم» در حالیکه مقترن است به غیبت یا خطاب یا تکلم.

ما می گوییم :

الف) مرحوم عراقی - همانند آنچه ما گفتیم - «وضع عام؛ موضوع له خاص» را ممتنع می دانستند.

ب) مراد مرحوم عراقی چیست؟ ایشان دو قيد را در موضوع له ضمائر (و قبل از آن، در اسماء اشاره) آورده است:

«مبهم بودن معنی» و «اقتران به غیبت»؛ حال مراد ایشان چیست؟

ایشان در توضیح «ابهام معنی» می نویسد:

«المقام الثالث فی شرح مبهمات الاسماء كأسماء الاشارة و الضمائر و الموصولات و بیان أن وضعها بأی

نحو من أنحاء الوضع و البحث عنها یكون فی جهات:

الجهة الاولى : فی شرح معانیها و مفادها لا یخفی أن هذه الاسماء تشترك فی امر و تفرق فی امور فأما ما

تشترك فيه فهو أنها حسبما يتبادر منها و يشهد له تعبیر أهل العربية عنها بالمبهمات موضوعة لمعان مبهمه تنطبق

على مصاديقها المفصلة و یصدق على الموجود الخارجي باعتبار وجود حصه منه فيه و المعنی المبهم یصدق على

الموجود الخارجي لا باعتبار وجود حصه منه فيه إذ لا معنی لتحصصه مع كونه مبهما من جميع الخصوصیات الذاتية

١. بدایع الافکار؛ ج ١ ص ٧٩



و العرضية بل هو يكون على نحو المعنى المتصور من الشبح المرأى من بعيد المنطبق عليه [معنى بر آن شبح منطبق می شود] بما هو عليه من الخصوصيات المشخصة و من خصوصيات كونها مبهمه استعدادها للانطباق و الصدق على كل ما يصلح لها من الموجودات الذهنية او الخارجية المشخصة و احتياجها الى ما يرفع ابهامها لتقع موقع الإفادة و الاستفادة بها في المحاوره كاحتياج اسماء الموصول الى الصلة و ضمير الغيبة الى مرجع يرجع اليه و اسم الاشارة الى ذكر المشار اليه اما قبله كما تقول «رأيت رجلاً بالأمس» و ذلك خير من «رأيت» او بعده كما تقول «هذا زيد» او «هذا الرجل اكرمني بالامس» (و لهذا يطلق اهل العربية عطف البيان على المعرف باللام المذكور بعد اسم الاشارة) أو الى اشارة المتكلم بيده أو بشيء آخر من أعضائه الى من يستعمل فيه اسم الاشارة ليرفع ابهامه باشارته الحسية فيقول «اذا جئني بالامس مشيراً بيده الى شخص حاضر»^۱

توضیح :

(۱) اسماء اشاره، ضمائر و موصولات که در زبان عربی به «مبهمات» مشهور شده اند در یک نکته با هم مشترک هستند و آن هم «ابهام» در معنی است.

(۲) معانی مبهمه بر مصادیق متعدد و روشن [مفصل] منطبق می شوند ولی نه از باب انطباق کلی بر فرد (چراکه انطباق بر فرد به این سبب است که حصه ای از کلی در فرد موجود است در حالیکه حصه ای از معنای مبهم در فرد موجود نیست چون معنای مبهم از همه جهات، مبهم است و نمی تواند در هیچ فردی موجود باشد) بلکه:

(۳) نحوه انطباق معنای مبهم بر مصادیق و افراد خارجی، از باب انطباق بر هر فرد متصور است [یعنی از باب انطباق بر فرد مرد]

(۴) معنای مبهم که بر «شبح» منطبق می شود، دارای خصوصیتی است که از آن جمله، آن است که این معنی این استعداد را دارد که می توان آن را بر هر موجود ذهنی و یا خارجی منطبق کرد.

(۵) و از زمره خصوصیات این معنای مبهم آن است که محتاج چیزی است که آن را از ابهام درآورد؛ چنانکه در اسماء اشاره باید قبل (رأيت رجلاً و ذلك خير من رأيت) یا بعد از آن (هذا زيد) به کار برده شود. (و لذا در هذا الكتاب لا ريب فيه، به «الكتاب»، عطف بیان می گویند) و یا همراه با اسماء اشاره، «اشاره خارجیه» باشد.

پس: از آنچه خواندیم معلوم می شود که مراد مرحوم عراقی از ابهام، «فرد مردد» است یعنی این الفاظ وضع شده اند برای «مفهوم جزئی» ای که قابلیت صدق بر کثیرین دارد از این جهت که احتمال دارد با فرد جزئی منطبق شود.

إن قلت: اگر «هذا» برای چنین معنای مبهمی وضع شده است (که هیچ خصوصیتی ذاتی و عرضی در آن دخیل نیست) پس چرا نمی توان گفت «هذا هند» یا «هذا زيد و عمرو» یا چرا «انت» را به جای «هو» نمی توان به کار برد؟

۱. بدایع الافکار؛ ص ۷۰ و ۷۱



قلت: عدم امکان استعمال در این موارد، ناشی از قید دوم (مقترنه) است.

